



شب به خیر! عمو آندرسن

○ روح اله مهدی پور عمرانی

نخستین زندگی‌اش، در عصری سپری شد که رمانتیسیسم، گرایش غالب شاعران و داستان‌نویسان به‌شمار می‌رفت.

نهضت رمانتیسیسم که بر ناتوانی‌های نئوکلاسیسیسم و ناتورالیسم قد علم کرد، کوشید برداشت تازه‌ای از زیبایی‌شناسی و شکل جدیدی از رابطه انسان و طبیعت را از یک سو و سبک تازه‌ای از روایت و زبان روایی را ارائه و عرضه کند. نزدیک‌سازی نثر به شعر و برجسته‌سازی جنبه‌های احساسی، از نشانه‌ها و ویژگی‌های رمانتیسیسم محسوب می‌شود.

لیلیمان فورست در کتاب رمانتیسیسم می‌نویسد:

«یگانگی انسان و طبیعت در شعر و نثر رمانتیک و حتی در نقاشی رمانتیک کاملاً عادی و مرسوم است؛ خصوصاً در مواقعی که محیط طبیعی، شباهت تامی با حالت و وضعیت روح و ذهن فرد پیدا می‌کند.»^۱

همو در جایی دیگر می‌نویسد:

«رمانتیسیسم چیزی بسیار فراتر از یک مفهوم صرف یا یک اصطلاح مربوط به نقد ادبی است. دگرگونی عمیق و جهت‌گیری تازه در زیبایی‌شناسی و خصوصاً رها شدن تخیل خلاق و عواطف شخصی، راه را برای جاری شدن سیل عظیمی از نوشته‌های تازه، در حدود سال‌های ۱۷۹۸ تا ۱۸۳۲ میلادی، در سرتاسر قاره اروپا هموار کرد. این دو جنبه نهضت رمانتیک - یعنی نوآوری در عرصه زیبایی‌شناسی و پدیدآمدن نوشته‌های تازه - شدیداً به یکدیگر وابسته‌اند...»^۲

آندرسن از نظر سبک‌شناسی، موضعی بینابینی دارد. نیمی از عمرش تحت تأثیر رمانتیسیسم و وامدار این میراث زبانی و هنری است و نیم پایانی دوران نویسندگی‌اش، در «دوران ویکتوریا» قابل بررسی است.

عصر ویکتوریا که از سال ۱۸۳۲ شروع شد و

آشنا و عزیز است. هم‌چنین، نوجوانان ایرانی داستان «لباس جدید امپراتور» را از او خوانده و لذت برده‌اند.

بزرگسالان درس خوانده، علاوه بر آن که داستان‌های کودکانه یادشده را از آندرسن خوانده‌اند و به یاد دارند، افسانه‌های شیرین و دلچسب وی را هرگز فراموش نخواهند کرد؛ افسانه - داستان‌هایی مانند: «جعبه آتشنه» و «قوهای وحشی».

بنابراین، هانس کریستیان آندرسن نویسنده‌ای برای همه گروه‌های سنی به‌شمار می‌آید. با آن که عبارت «... مردی برای تمام فصول» کمی تکراری به نظر می‌رسد، ولی با توجه به ماندگاری آثار آندرسن در ادبیات داستانی جهان، این تعبیر را درباره او می‌توان به کار برد.

(۲)

هانس کریستیان آندرسن، دوست بزرگ بچه‌ها، در سال ۱۸۰۵ میلادی در کشور دانمارک و در خانواده‌ای کارگری به دنیا آمد. اوضاع نامناسب اقتصادی خانواده، مانع از درس خواندن هانس شد. او در دوران جوانی، هنگامی که کار می‌کرد، درس هم می‌خواند. آشنایی‌اش با افسانه‌ها و داستان‌های ملل گوناگون و از جمله داستان‌های «هزار و یک شب» و تأثیری که این افسانه - داستان‌ها بر ذهن خلاق او می‌گذاشت، هانس جوان را بر آن داشت تا دست به قلم ببرد و داستان‌هایی به سبک و سیاق آن داستان‌ها و افسانه‌ها بنویسد.

آندرسن، لحنی انتقادی و رویکردی طنزآمیز نسبت به رویدادهای اجتماعی و سیاسی زمانه خود داشت و این بینش منتقدانه را در داستان‌هایش انعکاس می‌داد. او زبانی روایی داشت و روایت‌های داستانی‌اش را با نثری رمانتیک نوشته است.

عصر آندرسن، به نوعی عصر رمانتیسیسم بود. به بیانی روشن‌تر، بیش از ۳۰ سال از دوران

بعضی داستان‌ها از چنان آوازه جهانی برخوردارند که از دوران کودکی تا پیری در ذهن آدم‌ها می‌مانند. آوازه بلند و فراگیر بودن این داستان‌ها باعث می‌شود که بچه‌ها و مردم جهان، آن‌ها را از آن خودشان بدانند. در میان داستان‌های مشهور جهان، چند داستان و افسانه وجود دارد که به نوعی بی‌شناخته‌اند و تابعیت ناپذیرند. موضوع، درون مایه و نحوه پرداخت این قصه‌ها به گونه‌ای است که سبب می‌شود نام پدیدآورندگان آن‌ها را فراموش کنیم؛ مانند داستان‌های سیندرلا، سفید برفی، کلاه شل قرمزی، چک و لوبیایی سحرآمیز و...

در تاریخ ادبیات داستانی ایران نیز چنین داستان‌ها و قصه‌هایی کم نداریم. داستان‌هایی مانند بز زنگوله‌پا، شنگول و منگول و... از این جمله‌اند. تناسب و رابطه‌های دیگری هم در این زمینه، قابل تصور است.

الف) داستان‌هایی که با شنیدن عنوان آن‌ها، بی‌درنگ به یاد خالق و پدیدآورنده‌اش می‌افتیم. مانند داستان «جوجه اردک زشت» و یا داستان «لباس جدید پادشاه» که بلافاصله، نام هانس کریستیان آندرسن را در یاد ما زنده و تداعی می‌کند.

ب) نویسندگان و هنرمندانی که ذکر نام‌شان، مترادف است با یک یا چند اثر مشهور و جهان‌شمول. کم‌تر کسی است که با شنیدن نام لئون تولستوی، به یاد شاهکار او (جنگ و صلح) نیفتد. چه کسی است که با شنیدن نام ویکتور هوگو، عنوان داستان «بینوایان» در ذهنش نقش نبندد؟

هانس کریستیان آندرسن، نزد کودکان ایرانی - چه آن‌ها که کتاب می‌خوانند، یعنی توانایی خواندن داستان دارند و چه آن‌ها که هنوز نمی‌توانند کتاب بخوانند، ولی داستان‌های کودکانه فراوانی شنیده‌اند - به خاطر داستان «جوجه اردک زشت»



آندرسن کوشید در یک فرآیند ذهنی و براساس آفرینه‌های خلاقانه‌اش، از «تخیل فردی» استفاده کند و به این ترتیب، نوآوری و توانایی ذهن داستان‌ساز و خیال‌پرداز خود را نشان داد. بیشتر داستان‌ها و افسانه‌های آندرسن در زمره افسانه‌های پریان جای دارند. وجود عناصر نو (رویدادهای آدم‌ها، واکنش‌ها) در افسانه‌های پریانی آندرسن، سبب شد که داستان‌هایش از حالت فانتزی صرف بیرون آید و به واقع‌نمایی و باورپذیری زمانه‌پسندی دست یابد. آندرسن برای آن که بتواند رفتار و روابط حاکم بر جامعه‌اش را به نقد و چالش بکشد، ناگزیر بود در شکل و قالب روایت‌هایش دست‌کاری کند و متن‌هایش را به حال‌وهوای زندگی زمانه‌اش نزدیک‌تر سازد. این گونه بود که داستان‌هایش از نوعی نوآوری برخوردار شدند و مقبولیت عام یافتند.

آندرسن با وارد کردن تخیل فردی، در داستان‌های فانتزی‌گوش، در حقیقت برای فانتزی‌هایش، شناسنامه دست و پا کرد. او با این کار، به مخاطبان و منتقدان اجازه داد و این فرصت را برای آن‌ها فراهم کرد تا بتوانند به راحتی با متن و مؤلف برخورد کنند. پیش از آن، کارهای برادران گریم و شارل پرو، به دلیل آن که: ۱- جمع‌آوری صرف بود، ۲- فانتزی‌های بدون مؤلف بود، ۳- ادبیات عامه و قومی و حاصل تخیل جمعی بود، عملاً غیرقابل نقد به‌شمار می‌رفت.

(۳)

نگاهی گذرا به چند داستان آندرسن در این‌جا، فرصت غنیمتی است تا به دنیای فکری‌اش نزدیک‌تر شویم.

الف) جوجه اردک زشت:

جوجه اردک‌ها وقتی از تخم بیرون آمدند، مثل هم بودند، به جز یکی. این جوجه پر و منقاری سیاه داشت. ویژگی‌های ظاهری این جوجه نه تنها او را از بقیه خواهر و برادرها جدا می‌کرد، بلکه سبب بی‌توجهی اردک مادر نیز شده بود.

نویسنده با تمهید، استعاره و بهره‌گیری از زبانی رمزی، کوشید تفاوت‌های عَرَضی انسان‌ها را در جامعه و در تقسیم کار و ثروت اجتماعی، در قالب داستان و به دور از اندرزهای فیلسوفانه، بیان کند. در جهان این متن، اردک مادر، سمبل جامعه و جوجه‌ها، نماد شهروندان و جوجه‌اردک زشت، سمبل اقلیت‌های قومی و نژادی است. جالب‌تر این که آندرسن در این داستان، نشان می‌دهد که اردک مادر (قوانین و هنجارهای اجتماعی) پیش و پیش از همه، قابل به تبعیض (آپارتاید) و تفاوت‌هاست. هرچند فضای داستان و شخصیت‌ها، تمثیلی و کودکانه است، مخاطبان عام

مخارج زندگی خانواده‌اش را تأمین کند. او در حقیقت کودکی نکرد؛ نوجوانی‌اش را دور زد و یک راست به مرد زندگی و کار تبدیل شد.

لبه تیز قلم انتقادی آندرسن، در این سال‌های سخت صیقل داده شد و او به کالبد شکافی و جراحی ساز و کار اجتماعی زمانه، علاقه نشان داد. رویدادهای جادویی و تخیلی که در بسیاری از داستان‌های آندرسن وجود دارد، در حقیقت بیانگر آرزوهای اوست؛ آرزوی دستیابی به نیروهای مقتدر و شگفت که بتواند در برابر سختی‌ها و نامرادی‌ها بایستد. هانس هنگامی که نمی‌تواند قهرمانی افسانه‌ای و فانتاستیک خلق کند تا به جای او از نیروهای مانع‌دگری و دشمنان زندگی آسوده انتقام بگیرد، زبان به نقد و انتقاد از روابط حاکم بر اجتماع می‌گشاید. هنگامی که از این کار هم درمی‌ماند، به طنز روی می‌آورد و «لباس نو پادشاه» را می‌نویسد.

اگر منبع افسانه‌نویسان هم عصر و پیش از هانس کریستیان آندرسن، شنیده‌ها و ادبیات شفاهی و در یک کلام «تخیل جمعی» بوده،

به سال ۱۹۰۰ (آغاز قرن بیستم) انجامید، دوره علم‌گرایی، صنعت‌گرایی و رواج دموکراسی است. مضامین اصلی ادبیات در این دوره فساد و آلودگی‌های اجتماعی، بی‌نوایی طبقات زحمتکش، کارکردن کودکان خردسال، رنج کارگران و جدال همیشگی و رو به رو شدن این طبقه با طبقه بورژوا و خرده بورژوا است.^۳ مشهورترین داستان‌های این دوره که در حقیقت نقد زمانه است، عبارتند از «الیور توئیست» و «روزگار سخت (تنگدستی)»، اثر چارلز دیکنز.

آندرسن در چنین شرایطی، کتاب «قصه‌هایی برای کودکان» را نوشت. این حادثه در سال ۱۸۳۷ میلادی اتفاق افتاد. در این مجموعه، داستان‌هایی مانند جوجه اردک زشت، لباس نو پادشاه و جعبه آتشزنه نوشته شده بود.

هانس جوان که به علت تنگدستی خانواده، از کودکی و بازی‌های آن، نصیبی نداشت و به جای رفتن به مدرسه و بازی کردن با همسالان خود، به کارگاه کفش‌دوزی و کارخانه ریخته‌گری رفت تا کار کند و با دستمزد ناچیزی که می‌گرفت، بتواند





دارد.

۵ ب) دختر کبریت فروش:

دخترکی بی‌خانمان، برای تأمین زندگی، در خیابان‌های شهر کبریت می‌فروشد. او در شبی زمستانی، برای گرم کردن خود، چوب کبریتی آتش می‌زند. بعد چوب کبریتی دیگر و تا صبح چوب کبریت‌ها تمام می‌شود و رهگذران جسد بی‌جان دخترک را در خیابان یخ زده پیدا می‌کنند.

آندرسن این داستان را براساس واقعیتی تلخ و با لحنی تأثیرگذار و رویکردی افشاگرانه و انتقادی می‌نویسد و با بیانی غیر مستقیم و داستانی، پرده از بیادگری اقتصادی و اجتماعی جامعه طبقاتی اروپای آن روز برمی‌دارد. تلخی این لحن و تراژدی تنیده در داستان، همان قدر که روح شهروندان را می‌خراشد - قاعدتاً - می‌بایستی بر وجدان مدیران ارشد جامعه دانمارک تلنگر بزند. این داستان در حقیقت، بیانی‌های در محکومیت شرایط اجتماعی به‌شمار می‌آید.

نکته قابل توجه در موضوع و مایه این داستان، موضوعیت اجتماعی آن است؛ موضوعی پایدار که متأسفانه امروزه نیز بسیاری جوامع، از وجود آن رنج می‌برند. کودکان کار و خیابان، به موضوع مورد مناقشه عدالت خواهان و مدیران کلان تبدیل شده است.

۵ ج) لباس نو پادشاه:

خیاطی رند، ادعا می‌کند که می‌تواند برای پادشاه، از پارچه‌های نامرئی، لباسی فاخر بدوزد که فقط آدم‌های درستکار و بی‌گناه آن را می‌بینند. بدیهی است که آدم‌های بدکار آن را نخواهند دید. روز موعود فرا می‌رسد و خیاط دست‌هایش را به علامت آن که مثلاً دارد لباس را بر پادشاه می‌پوشاند، بالا می‌گیرد. پادشاه لباس‌های کهنه‌اش را از تن درمی‌آورد و لباس نادیدنی نو را می‌پوشد. البته پادشاه برای آن که نشان بدهد درستکار است، شروع می‌کند به به‌به و چه‌چه گفتن و دست مریزاد گفتن به خیاط باشی.

پادشاه به خیال خودش، لباس را می‌پوشد و وارد میدان شهر می‌شود. مردمی که در دو طرف خیابان ایستاده‌اند، برای این که درستکاری‌شان از طرف شاه زیر سؤال نرود، زبان به تحسین از لباس جدید پادشاه می‌گشایند. پادشاه به چپ و راست نگاه می‌کند و فخر می‌فروشد. در آن میان، کودکی فریاد برمی‌آورد که پادشاه برهنه است!

آندرسن با خلق این داستان - افسانه خوش‌ساخت و رشک برانگیز، در پی برون‌افکنی درونیات آدم‌های عصر است و به خوبی از پس این مهم برمی‌آید. برای تحقق این هدف، نویسنده تک‌تک شخصیت‌ها را محک می‌زند.

۱- خیاط: در بعضی تفسیرها و تأویل‌ها، خیاط را فردی شیاد و فرصت‌طلب قلمداد کرده‌اند. در حالی که به نظر می‌رسد خیاط با این کار، نادرستی و ریاکاری پادشاه را نشان می‌دهد.

۲- پادشاه: ابله و فریبکار و در پی کسب مشروعیت است. او، هم‌چنین می‌خواهد به این وسیله، دریابد که چه مقدار از مردمش درستکار یا نادرستند. سنجۀ سلامت اجتماعی نزد پادشاه، استفاده از حرکتی شگفت و معماگونه است.

۳- مردم: در این داستان، مردم فرصت‌طلب، نان به نرخ روز خور، از درون خراب و در یک کلام ناسالم‌اند. آندرسن - شاید - در صدد است تا نشان دهد که این مردم لیاقت چنین پادشاهی را ندارند.

مردم در این داستان، در هر صورت شکست خواهند خورد. اگر بگویند پادشاه برهنه است، از چشم شاه می‌افتند و نا به کار و حرامزاده لقب می‌گیرند. اگر بگویند پادشاه چه لباس زیبایی پوشیده، هم از جانب وجدان خود مورد شمت قرار می‌گیرند و هم از سوی مخاطبان و خوانندگان داستان (که حقیقت را می‌دانند) به عنوان موجوداتی مجیزگو، ترسو و لایق چنان پادشاه و شرایط اجتماعی، نکوهش می‌شوند.

۴- کودک: بی‌ملاحظه، راستگو و روشن بین است. وجود او یک بار دیگر این حکمت را تأیید می‌کند که: «راست را باید از کودک شنید.»

اریک فروم، درباره این داستان، چنین می‌گوید:

«در مورد داستان (لباس نو امپراتور) حتی می‌توان منبع و منشأ مطالبی را که در تعبیر رویا به کار می‌رود، به وضوح مشخص کرد. به این ترتیب که [خیاط] شیاد در داستان مورد بحث، در حقیقت همان رؤیاست و امپراتور، بیننده رویا را تشکیل می‌دهد. اشاره‌ای که در متن داستان به اخلاق و درستکاری شده است، نشان می‌دهد که در محتوای رویای مکتوم، تعدادی آرزوها و امیال ممنوعه که بیننده رویا به سختی از وجود آن‌ها آگاهی دارد، موجود است؛ آرزوهایی که واپس زده و سرکوب گشته‌اند.»^۴

داستان‌های دیگر آندرسن، از قبیل «آدمک برفی»، «لک لک‌ها»، «قوهای وحشی»، «صندوق پرنده»، «گل مینا» و... هر کدام با ماجراهایی شنیدنی، گوشه‌هایی از رفتار و روابط انسان‌ها را تحلیل می‌کنند.

(۴)

شیوۀ داستان‌سازی آندرسن، از یک سو در سنت افسانه‌پردازی نئوکلاسیک‌ها ریشه دارد و از سوی دیگر تجربیات رمانتیک‌های عصر ویکتوریا را آشکار می‌کند. در نوشته‌های دوران کهن‌سالی‌اش، نوعی «داستان کوتاه نویسی» وجود

دارد. شکل روایت در بعضی از داستان‌های آندرسن، فاصله‌چندانی با داستان‌نویسان سده بیستم ندارد، ولی ساخت ماجرا و پیرنگ خط داستان، بر مدار قصه و افسانه می‌چرخد.

به عنوان مثال، «شاهزاده خانم و نخود»، علی‌رغم بافت قصوی، ساختی داستانی دارد. داستان «گل مینا»، در قواره‌ای داستانی به معنای امروزی نوشته شده و در نوع و در زمان خود، شاید یکی از مدرن‌ترین روایت‌ها را داشته است.

نویسنده در آغاز متن، از قاب داستان بیرون می‌آید و مستقیماً با مخاطب وارد گفت‌وگو می‌شود؛ کاری که در روزگار ما، از بعضی از داستان‌نویسان نوگرا سر می‌زند.

به گزاره آغازین داستان «گل مینا» توجه کنید:

«این داستان را به دقت گوش کنید! در بیلاقی در کنار جاده، خانه کوچکی و تمیزی ساخته شده بود که حتماً شما هم نظیر آن را دیده‌اید.»^۵

این سنت قصه‌گویی و نقل‌ان است، ولی بعضی داستان‌نویسان پسامدرن امروزی هم از این شیوه پیروی می‌کنند.

به طور کلی، داستان‌های آندرسن را براساس شیوه و سبک نویسندگی، به دسته‌های زیر می‌توان تقسیم کرد:

الف - داستان‌هایی که به زبان و ساختار قصه - افسانه نوشته شده‌اند. صندوق پرنده، شاهزاده خانم و نخود، قوهای وحشی و... در این دسته جا دارند.

ب - قصه - افسانه‌هایی که ساختاری داستانی دارند و نمونه بارز آن، گل میناست. لک‌لک‌ها و آدمک برفی هم از این دسته به‌شمار می‌روند.

پ - متن‌هایی که تماماً قصه‌اند. این متن‌ها تمام عناصر و نشانه‌های قصه و افسانه را در خود دارند.

در مجموع، وقتی امروزه (در پنجمین سال آغاز هزاره سوم) و با داشته‌ها و دستاوردهای جدید، به داستان - قصه‌های آندرسن نگاه می‌کنیم، به این برداشت نزدیک می‌شویم که داستان‌های وی در زمانه خودش (سال‌های گذار از عصر رمانتیسیسم به عصر ویکتوریا)، نسبت به روایت‌های رمانتیک و افسانه‌ای - قصوی سایر نویسندگان، آثاری نو و مدرن محسوب می‌شوند. نوگرایی این داستان نویس بزرگ حوزه کودکان و نوجوانان، به ذهن خلاق و داستان‌ساز او و درک درست مناسبات اجتماعی - اقتصادی جامعه اروپا برمی‌گردد که در راه صنعتی شدن و رشد طبقه متوسط، گام‌های پرشتاب برداشته بود.

آندرسن با توجه به اوضاع و شرایط جامعه متحول روزگار خود، به این نتیجه رسیده بود که ادبیات هم به عنوان یک «روایت» جامعه‌شناختی،



ایرلندی که از هنجارستیزان دوران ویکتوریا محسوب می‌شود، با نگاهی به داستان‌های آندرسن، داستان پراوازه «شاهزاده خوشبخت» را در سال ۱۸۸۱ نوشت. سبک کار اسکار وایلد در این داستان، تلفیق بین فانتزی و رمانتیسیسم است. او آدم‌هایی مانند شهردار و شخصیت‌های حقوقی مانند انجمن شهر را در داستانش به کار گرفت. سیمای جهان داستانش و آدم‌ها و نهادها و روابط حاکم بر آن‌ها مدرن، ولی بن مایه‌های داستانش، مبتنی بر افسانه و کهن الگوست. کنش‌های شگفت و جادویی در داستان‌های فانتاستیک او، بیانگر ذهنی افسانه‌پسند و طراحی فضا و روابط حاکم بر جهان داستانش، از نوگرایی و مدرنیسم نشان دارد. اسکار وایلد این نحله از داستان‌نویسی را مرهون آندرسن است.

فردگرایی و راه حل آرمانی و خیالی و نشأت گرفته از ایثار و از خودگذشتگی فردی و فردگرایانه هم در آثار آندرسن وجود دارد و هم در آثار اسکار وایلد و این برخورد و برداشت با سبک و سیاق رمانتیسیسم ملازمت و سازگاری دارد. اساساً این نگرش از ریشه‌یابی درد غافل است و تنهاکاری که می‌کند، می‌کوشد برای دردهایی که می‌شناسد و در داستان‌ها مطرح می‌شود، دارویی پیشنهاد شود.

در سال‌های آخر قرن بیستم (۱۹۹۴)، جیمز گارنر آمریکایی ۶ روایتی طنزآلود از داستان لباس نو پادشاه، نوشته است که از تأثیر و نفوذ شیوه داستان‌نویسی و افسانه‌پردازی هانس کریستین آندرسن حکایت دارد.

هنوز هم کودکان بسیاری در گوشه و کنار جهان، داستان‌های آندرسن را می‌خوانند و قصه‌های او را از زبان قصه‌گویان خانگی و محلی می‌شنوند و با آن‌ها به خواب می‌روند. این کودکان، پیش از رفتن به خواب، در حالی که خمیازه می‌کشند، می‌گویند: شب به خیر عمو آندرسن!

پی نوشت:

- (۱) رمانتیسیسم، لیلیان فورست، ترجمه مسعود جعفری، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۵، صفحه ۵۳.
- (۲) پیشین، ص ۷۹.
- (۳) تاریخ ادبیات جهان، (جلد دوم) باکتر تراویک - ترجمه عرب علی رضایی، فرزانه روز، چاپ اول ۱۳۷۳، صفحه ۱۰۵۳.
- (۴) زبان از یاد رفته، اریک فروم، ترجمه ابراهیم امانت، مروارید، چاپ دوم ۱۳۵۶، صفحه‌های ۱۰۲-۱۰۳.
- (۵) افسانه‌های دل‌پذیر، هانس کریستین آندرسن، ترجمه اردشیر نیک‌پور، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۸۲، صفحه ۶۱.
- (۶) قصه‌های از نظر سیاسی بی‌ضرر، جیمز فین‌گارنر، ترجمه احمد پوری، نشر شالوده، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحه‌های ۱۸-۱۵.

(۵)

نکته پایانی این نوشتار کوتاه، آبخورهای اخذ و اقتباس و زمینه‌های ذهنی و عینی داستان - افسانه‌های هانس کریستین آندرسن است. آندرسن از قصه‌های و افسانه‌های مکتوب و شفاهی فراوانی الهام گرفته و استفاده کرده که مهم‌ترین آن‌ها به این شرح است:

- افسانه‌های گردآوری شده توسط شارل پرو
- افسانه‌های برادران گریم
- داستان‌های مشرق زمین، مانند هزار و یک شب و کلیله و دمنه
- در جریان «داد و گیر» و تأثیر و تأثر که لازمه حوزه‌های فکری و از جمله عرصه ادبیات است، مسلماً نویسندگان زیادی - خواه آشکار و خواه پنهان - از داستان‌ها و سبک‌نوشتن آندرسن پیروی کرده و تأثیر پذیرفته‌اند. این تأثیرپذیری از زمان زندگی و حیات او شروع شده است و روشن نیست تا کجا ادامه خواهد یافت؟

یکی از مشهورترین کسانی که به پیروی و با بهره‌گیری از داستان‌های آندرسن، برای کودکان داستان نوشت، اسکار وایلد است. اسکار وایلد

می‌بایستی با روح عمومی و حاکم بر جامعه، سازگاری داشته باشد. درک این نیاز، هانس هوشیار را به صرافت نوآوری در ساخت و بافت روایت‌های داستانی واداشت. بنابراین، جایگاه هانس کریستین آندرسن، مرز میان سنت و مدرنیته در ادبیات داستانی، ارزیابی می‌شود.

«افسانه‌های پریان» را که آندرسن با الهام از قصه‌ها و افسانه‌های مشرق نوشته، می‌توان در زمره «افسانه‌های پریان نو» طبقه‌بندی کرد. برای آن که افسانه پریانی را بتوان «نو» نامید، بایستی نشانه‌هایی را در این متن‌ها یافت. این نشانه‌ها عبارتند از:

- استفاده از ورودی‌های داستانی
- به کاربردن پیرنگ‌های نزدیک به پیرنگ‌های داستانی
- تلاش برای شخصیت‌پردازی قهرمانان
- حذف زواید و رعایت ایجاز‌های لازم
- کاهش دخالت نویسنده (راوی داستان) تا جایی که مقدور است
- خودداری از پیام‌دهی آشکار
- خودداری از نتیجه‌گیری پایانی
- بازآفرینی و بازنویسی افسانه‌ها و قصه‌ها و شناسنامه‌دار کردن ادبیات شفاهی

آندرسن، لحنی انتقادی و رویکردی طنزآلود نسبت به رویدادهای اجتماعی و سیاسی زمانه خود داشت

جایگاه آندرسن در ادبیات کودکان، مرز بین فانتزی و واقعیت است

آندرسن با بازنویسی و بازآفرینی افسانه‌ها و قصه‌های قدیمی، کوشید این متن‌های شفاهی و عامیانه را شناسنامه‌دار و صاحب مؤلف کند

رویدادهای جادویی و تخیلی که در بسیاری از داستان‌های آندرسن وجود دارد، در حقیقت تجلی آرزوهای اوست

آندرسن با نوشتن (بازنویسی و بازآفرینی) قصه‌ها و افسانه‌های کهن، توانست به تخیل فردی در داستان دست یابد